

تاریخ مختصر طب اسلامی

بقلم جناب آقای

دکتر قاسم غنی

— ۲ —

۴ - طب اسلامی

در مقاله گذشته از چگونگی نقل علوم یونانی و سایر مسائل در بین مسلمین بنحو اجمال صحبت شد، بطوریکه گفتیم مسلمین از همان قرن اول هجری که با ملل دیگر آشنائی پیدا کردند دست بکار ترجمه علوم زدند. تدوین این ترجمه ها بیشتر و بهتر شد تا آنکه در اوائل دوره خلفای عباسی مخصوصاً در دوره مأمون و نفوذ عنصر ایرانی در جامعه اسلامی این نهضت علمی باوج ترقی رسید. ترجمه ها بدست مترجمین دیگر اصلاح گردید.

مأمون خلیفه هفتم عباسی باندازه ای در این کار اهتمام داشت که برای ملوک روم هدایای بسیار گران بها میفرستاد و در مقابل خواهش میکرد که از کتب فلاسفه برای او بفرستند. از جمله شروط صلحی که خلافت اسلامی بامپراطور بیزنطیه (روم شرقی) پیشنهاد کرده بود این بود که امپراطور حق بدهد و مساعدت کند که مسلمین بتوانند در قلمرو حکومت او کتب علمی یونانی بخرند.

از تمام هدایائی که برای مأمون میفرستادند کتب علمی نادر از هر چیزی بیشتر جلوه داشت :

و بتینگتون ۱ در تاریخ طبّی که نوشته میگردد « فتوحات علمی مسلمین کمتر از فتوحات مادی و کشور گشائی های آنها نیست ۲ » .

بسیاری از توانگران و اهل ذوق بمأمون تاسی جسته آنها هم در نقل کتب علمی بهری کوشش میکردند .

واضح است که این توجه و تشویق سبب شد که مترجمین ماهر پیدا شوند .
 راجع بعین بن اسحق العبادی نوشته اند که مأمون بوزن کتبی که او بهری نقل میکرد باو طلا میداد باین معنی که کتابهایی که از دارالترجمه ای که تحت ریاست او بود بیرون میآمد و زن میشد و درست بوزن آن طلا داده میشد .
 دارالترجمه ای که حنین ریاست آنرا داشت پیش از نود نفر از شاگردانش در آن مشغول کار بودند از جمله معاریف آنها خواهر زاده اش حبیب الاعسم و عیسی بن علی و علی بن یحیی و ابوب الابرش و حجاج بن مطرانند .

حاصل آنکه باشور و همت و پشت کار و صرف وقت و مال و کوشش و دقت فراوان کتب گرانهایی بهری ترجمه شد که در کتب تاریخی و فهارس از جمله فهرست ابن الندیم بتفصیل نام و نشان همه ضبط شده است ولی بواسطه آسیب بزرگی که از حمله مغول در قرن هفتم بهمه ممالک اسلامی رسید قسمت معظمی از این کتابها از میان رفته و امروز از هزارها کتاب جز نامی باقی نمانده و بسا کتاب که شاید نام آنها هم از بین رفته باشد .

این نکته را باید متذکر بود که قبل از حمله مغول هم نهضت علمی مسلمین بواسطه شیوع و غلبه عقاید خشک فرقه اشعری بر طریقه آزاد محققانه معتزله و بعضی عوامل دیگر سستی پیدا کرده بود ولی باز مقام علم و ادب بلند بود تا آنکه فتنه مغول چنان ضربتی بآن زد که جبران آن ممکن نشد .

نکته دیگری که لازم است تذکر داده شود این است که لطمه مغول بعلوم طبیی باندازه لطمه ای که بسایر علوم رسیده نبوده است زیرا این قبایل وحشی به حمت خود علاقه مند بودند و این خود سبب شد که طب و طبابت مصون بماند همان طور که علاقه بنام و شهرت سبب شد که در دوره مغول علم تاریخ از میان نرفت بلکه کتب بسیار نفیسی در تاریخ بوجود آمد از قبیل تاریخ جهانگشای جوینی و جامع النواریخ رشیدی و تاریخ و صاف و تاریخ گزیده حمد الله مستوفی که همه از شاهکارهای تاریخ محسوب است .

خلاصه آنکه غالب ترجمه های دوره مأمون با دقت و حسن قریحه انجام یافته است، طبقه بندی و تقسیم مطالب بفضول مقالات و ابواب و ذکر مآخذی که از آن مآخذ ترجمه بعمل آمده همه از ذوق سلیم مترجمین حکایت میکند .

بعد از آشنایی کامل مسلمین با منابع اصلی طبیی از راه این ترجمه ها و رواج مباحث علمی و انشاء بیمارستانها و معاهد علمی و محاضر درسی که خود داستان جدا گانه و بسیار مهمی است دوره استقلال اطباء مسلمان و تألیفات طبیی آنها شروع میشود که ما حاصل مفهوم خود را از ترجمه ها مطابق سلیقه خود ساخته و پرداخته مطالعات و تجارب شخصی را بآن افزوده بشکل کتب مستقل در آورند .

در این قسمت ایرانیان سر آمد همه اطبای مسلمین محسوبند بطوریکه اگر بجای «طب اسلامی» و «طب مسلمین» اصطلاح «طب ایرانی و ایرانیان» بگوئیم شاید مبالغه نکرده باشیم. بطوریکه در مقاله گذشته اشاره شد یکی از عوامل مهم احاطه ایرانیان در طب سوابق ممتدی است که از دوره ساسانیان بیرکت مدارس طبی بزرگ از جمله مدرسه بسیار معروف جندی شاپور داشته اند. در هر حال قدر مسلم این است که بیشتر اطبای صاحب نظر و استادان بزرگ و مصنفین معتبر ایرانی بوده اند مخصوصاً در قسمت شرقی ممالک اسلامی. طب مغرب و اندلس داستان جدا گانه ایست و بحث در فلاسفه و اطبای آنجا از قبیل ابن رشد و ابن زهر و خلف بن العباس الزهراوی معروف به «جراح العرب» و ابن جلیجل و ابن وافد و اسحق بن عمران و احمد بن الجزار القیروانی و امثال آنها موضوع مقالات دیگری است مخصوصاً تأثیری را که آنها در ممالک مجاور اسپانیا داشته و شاگردانی که از اروپا آمده و در اسپانیا علوم را فرا گرفته و ترجمه هائی که از کتب عربی بزبان لاتینی و عبری شده همه از مسائل بسیار مهم بشمار است که اگر مقدور باشد باید بحث جدا گانه ای در آن بعمل آید.

در میان قوم عرب اکثر مردم در قرنهای اول اسلامی از لغت عربی و قرآن که گذشت دیگر توجهی بعلوم نداشته اند. گولدزیهر^۱ مستشرق معروف که یکی از متبحرترین عربی دانهاست و مخصوصاً در فقه اسلامی اطلاعات وسیعی دارد میگوید که عده فضلی عربی نژاد و حتی در علوم مذهبی یعنی قرآن و حدیث و فقه و امثال آن هم از مسلمین غیر عرب کمتر است.

از نکات قابل توجهی که پروفیسور ادوارد برون متوجه آن شده و در کتاب «طب اسلامی» ذکر کرده این است که اطبای عرب حتی در بین خود عرب مورد اطمینان نبوده و کمتر مورد مراجعه طبی واقع میشده اند. ادوارد برون باین مناسبت قصه ای از جاحظ نقل میکند که در کتاب «البخلاء» نوشته که یکی از اطبای عرب موسوم به اسد بن جانی با آنکه بهوش و علم اشتهار داشت حتی در موقع بروز طاعون و شیوع آن کمتر مورد مراجعه بیماران واقع میشد. یکی از دوستانش از او پرسید علت آنکه حکم باو مراجعه میکنند چیست در جواب گفت: «قبل از همه چیز من مسلمانم و همه براین عقیده اند که مسلمان طیب خوب نمیشود علت دیگر این است که نام من «اسد» است در حالیکه میبایست صلیبا یا امرائیل یا یوحنا یا ییرا باشد (یعنی نام سریانی یا آرامی) باضافه کتبه من «ابوالعازث» است در صورتیکه لازم بود ابوعیسی یا ابوزکریا یا ابوابراهیم باشد (یعنی کتبه عیسوی یا یهودی) لباس من جبهه پنبه ای سفیدی است در حالیکه باید از ابریشم سیاه باشد، دیگر آنکه زبان من عربی است در حالیکه میبایست زبان مردم جندی شاپور (یعنی مردم ایران) باشد.

از این قصه بخوبی بر میآید که در مواضع طبی اساساً اطبای عربی معتقد شده نیشده اند.

این خلدون در مقدمه معروفی که نوشته فصل های خاصی تحت این عنوانها که «عرب چون بمالکی دست یافتند در خرابی آن کوشیدند» یا «دورترین امم از سیاست و مملکت داری عرب است» نگاشته و بسختی آنها را مجاکمه میکند. از جمله در فصل بیست و شش شرحی نوشته که خلاصه اش این است که علت اینکه عرب بر هر جا دست یافت به خرابی آن کوشید است حکام عواند توحش است که خلق و جبلت آنها شده و مثل این است که از آن لذت ببرند، هیچوقت زیر بار مقررات جامعه و رعایت انتظام نمیروند و اینها همه منافی عمران است، برای بدست آوردن دو قطعه سنگی که باید زیر دیگ بگذارند یا احتیاج بستون چوبی که برای برپا داشتن خیمه لازم است بنائی را خراب میکند ۱.

خلاصه آنکه در عصر ترقی و دوره استقلال فکری و نویسنده گی بزرگترین اطبای مسلمان ایرانیانند که صاحب نظر اند و کتب قدما را در معرض نقد و بحث قرار میدهند یعنی ریشه تقلید و تسلیم صرف بودن را گسیخته نظر اجتهاد و تجزیة صحیح از سقیم در کار میآورند. مثلاً محمد بن زکریای رازی در کتاب «طب منصورى» و «حاورى» جمیع معلومات طبی اطبای مقدم بر خود از یونانی و غیر یونانی را با کمال احاطه و بصیرت جمع کرده و نقادی نموده است و در غالب موضوعات نظر مشاهدات و تجارب شخصی خود را بآن افزوده است علاوه بر آن کتابی در «العصبه والجدرى» نوشته که هیچ سابقه نداشته است یعنی قبل از او احدی باین موضوع بی نبرده بوده است که اینها امراض مستقلی هستند غیر از این کتابها رسائل مخصوصی در تجارب شخصی و مطالعاتی که در بیمارستان و در بالین مریض داشته نگاشته است و در رساله مخصوصی از اصول اخلاقی که طبیب بحکم و وظیفه باید رعایت کند بحث نموده است و در همین موضوع نیز اختراعات شخصی بآن افزوده است.

یکی از مصنفات رازی کتابی است در تقدعات طبی جالینوس بنام: «کتاب الشکوک الرازى علی کلام جالینوس فاضل الاطیافی الکتب التي نسبت اليه» ۲ که مقدمه آن بطور خلاصه در اینجا ترجمه میشود.

در این مقدمه رازی بالحن بسیار پخته و مؤدبانه شرحی مینویسد باین مضمون که: «میدانم بسیاری از مردم خرده خواهند گرفت و در تألیف این کتاب مراملت خواهند کرد که چگونه در مقام مخالفت بامر دجلیل القدری چون جالینوس برآمدهام در حالیکه از همه خلق بیشتر بر من حق دارد زیرا من بوسیله او هدایت شده و از دریای فضائل او بهره ها برده ام و چگونه زیننده است که بنده نسبت بمولای خود و شاگرد نسبت باستاد خود و ریزه خوار نسبت بولی

۱ - مقدمه ابن خلدون چاپ مصر صفحه ۱۲۵

۲ - نسخه خطی کتابخانه نگارنده.

نعمت خود در مقام چنین معامله‌ای برآید ولی علم و فلسفه زیر بار تسلیم صرف و تقلید محض و قبول اقوال اسانید بدون بینه نمیرود و مسأله با آنها را جائز نیشمارد، فیلسوف خود نمی‌پسندد شاگردانش چشم بسته تسلیم گفته‌های او شوند.

جالینوس خود در کتاب مناقع الاعضاء علمائی را که میخواهند شاگردانشان بدون برهان اقوال آنها را بپذیرند سرزنش میکند بنابراین اگر این مرد بزرگ امروز زنده بود مرا در تأیید این کتاب ملامت نمیکرد و این کتاب براو گران نمی‌آمد بلکه با کمال نشاط در آن نظر میکرد. در هر حال روی سخن من با کسانی نیست که طعن خواهند زد و ملامت خواهند کرد زیرا ایشان فیلسوف نیستند بلکه فلسفه را پشت سر انداخته طریقه جهال را که تقلید است اختیار کرده‌اند، ارسطو میگوید: حق و افلاطون بایکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند و هر دوی آنها هم دوست مانند جز اینکه حق بیشتر بامن دوست است تا افلاطون ۱.

ارسطو در منطوق که بعد از هندسه روشن‌ترین اجزاء فلسفه است با افلاطون تناقض رأی اظهار میدارد حتی گاهی با کمال تعجب میگوید نمیدانم چگونه ملان معنی که در کمال وضوح است بر حکیم یعنی افلاطون مشتبه شده است.

رازی بعد از این مقدمه که خلاصه آن گفته شد وارد سخن شده بر موارد عدیده از آراء جالینوس یراد و اعتراض میکنند.

این مقدمه بیازمی آورد مقدمه‌ای را که شیخ الرئیس ابوعلی سینا بر حکمت‌المشرقیین ۲ نوشته و بتقد فلسفه مشاء برداخته است زیرا بطوری که از مقدمه این کتاب برمی‌آید شیخ-الرئیس در اواخر عمر بر اثر مطالعه زیاد یک تحول فکری و ترقی پیدا کرده بوده و میخواسته است عقاید خود را آزاد و بدون تقید فلسفه مشائی و بطور کلی با فلسفه یونان بیان کند ولو آن عقاید مخالف فلسفه مضاء و میان آنچه که خود شیخ تا آن تاریخ نوشته است بوده باشد.

چون رشد فکری و تقدم و احاطه حکما در فلسفه شبیه با احاطه و رشدی است که در طب برای اطباء مسلمان پیدا شده است یعنی نسبت بین اطباء دوره ترقی و بوجود آمدن تألیفات مستقل و مترجمین کتب طبی قرنهای اول تقریباً همان نسبت بین مترجمین فلسفه اعصار اول و مصنفین دوره‌های بعد است ترجمه این مقدمه را در اینجا مندرج ساخته زینت این مقاله قرار میدهم:

« همت ما را بر آن داشت که در آنچه مورد اختلاف اهل بحث است کلامی گرد آوریم و تصب و هوای نفس یا عادت و انس را کنار گذاشته بمخالفت متعلمین کتب یونانها که بواسطه غفلت و کمی فهم بآن انس گرفته اند اهمیتی ندهیم و نیز از تناقض با آنچه ما

۱- « اختلف الحق و فلاطن و كلاهما لنا ضديقان الا ان الحق اصدق لئامن فلاطن »

۲- در سال ۱۳۲۸ هجری این کتاب در مصر با اهتمام صاحبان کتابخانه سلفیه بطبع رسیده است

در کتبی که تا بحال نگاشته ایم برای عوام متفلسفین که سرگرم بمشاین هستند و خیال می کنند که خداوند جز آنها قومی را هدایت نکرده و مشمول رحمت خود قرار نداده باک نداشته باشیم.

با این حال بفضل فاضلترین گذشتگان مشاین (یعنی ارسطو) اعتراف میکنیم زیرا او آنچه رفقا و استادان او از آن بی خبر بوده اند بر خورده و اقسام علوم منشته را از یک دیگر تیز دانه و آنها را بهترین وجهی مرتب و منظم ساخته و در بسیاری از چیزها حق و صحیح را در یافته است، در غالب علوم با اصول صحیح و مهمی پی برده و مردم را آنچه گذشتگان و هموطنان او یافته بودند مطلع ساخته است.

البته این عمل برای ارسطو که نخستین بار دست بتبیین مسائل مخلوط و درهمی زده و بشخصی صحیح از فاسد مبادرت نموده منتهای توانائی و قدرت و نهایت طاقت انسانی است و سزاوار آن است که کسانی که بعد از ارسطو آمده اند خطاهای او را اصلاح و اشتباهات او را در علوم ترمیم کنند و اصولی را که وضع نموده تفصیل دهند اما کسانی که بعد از او آمدند نتوانستند گریبان خود را از آنچه بمیراث برده اند خلاص کنند بلکه عمر خود را صرف فهم قسمت صحیح آن و تمصب ورزی در قسمت ناقص آن کرده اند بلی این جماعت تمام عمر بقسمی سرگرم میراث گذشتگانند که فرصت مراجعه بعقل خود ندارند و اگر فرصتی هم پیدا کنند اصلاً روا نمیدارند که کلام گذشتگان را قابل تغییر بدانند یا باصلاح و مرمتی قائل شوند. اما ما در اول اعتقاد بقره باسانی هوچه گفته بودند فهمیدیم و بعد هم نیست که بغیر از یونانیها از جهت دیگری هم با معلوماتی رسیده باشد زمانی که ما مشغول بآموختن فلسفه شدیم ابتدای جوانی بود ولی با توفیق خداوندی بزودی هر چه را که پیشینیان با رث گذاشته بودند فرا گرفتیم و همه معلومات خود را با آن قسمتی از علم که یونانیان «منطق» مینامند و دور نیست که شرقین آنرا باسم دیگری بنامند حرف بحرف مقابله نمودیم و بدین طریق هر چه موافق و مخالف منطق بود در یافتیم و برای هر چیز علت و جهتی طلب کردیم و در نتیجه حق و باطل هر يك را در مقام خود تشخیص دادیم.

از آنجا که مشغولین بعلم رغبت بسیار بمشاین یونانیان داشتند نخواستیم باجمه و مخالفت نموده باشیم این است که موافق رغبت عامه برای فلسفه مشاه تمصب ورزیدیم و مقصود آنها را بر آوردیم زیرا تمصب برای این طایفه در نظر مردم ازلی بود و ما آنچه را که آنها خواستند و از وصول بآن عاجز مانده بودند کامل نمودیم. از اشتباهات پیروان مشاین چشم پوشیدیم و با آنکه عارف بودیم عمداً برای هر یکی از اشتباهات آنها محمول و دلیلی تراشیدیم مگر در مواردیکه قابل چشم پوشی نبود آشکارا مخالفت نمودیم ولی بسیاری از اغلاط را با برده توافقی پوشیدیم.

علت این توافقی و برده پوشی این بود که نخواستیم با این امور که از فرط شهرت برای جهان بدیهی شده و ببقای رسیده که در روشنائی روز ممکن است شك کنند ولی در

صحت آن مسائل شکی ندارند مخالفت کرده باشیم .
 قسمت دیگر از مسائل بعدی دقیق بود که معاصرین ما قادر بفهم آنها نیستند و چشم
 عقلاشان خفاش صفت ازدیدن آن عاجز است .

بلی ما اینک گرفتار دسته ناهمی از این جنس شده ایم که بچوب خشک میمانند، اینها
 تعمق نظر را بدعت میدانند و مخالفت با آنچه را که نزد آنها مشهور است ضلالت می‌شمرند
 این جماعت در روش خودمانند جنبلی ها هستند در کتب حدیث .
 اگر در این جماعت مردم با رشدی می یافتیم تحقیقات خود را بایشان میدادیم تا بهره ای
 بایشان رسانده باشیم آنان نیز در مطالب ما ممان نظر کرده بهره ای را که در نتیجه بحث خود
 می یافتند در عوض بما میدادند .

از جمله چیز هایی که ما از آشکار ساختن آن خود داری کرده و نگفته گذاشتیم حقایقی
 است که اشاره بدان میشود و جز با تعصب تلفی نمیگردد بدین جهت در بسیاری از آنچه ما
 خیره آن هستیم همه وقت بر طریق مساهله و مجامله رفته و از تعمق و تدقیق بر کنار بوده ایم
 و اگر در آنچه برای ما در اول اشتغال باین کار مکشوف شده مراجعات نمی نمودیم و بدفعات
 تجدید نظر در آن نمیکردیم مطلب بر ما روشن نمیشد و در عقاید ما شك و تردید راه می یافت
 و «شاید» و «بلکه» می گفتیم ولی شمار قفا و اصحاب حال ما را در اول و آخر میدانند و از
 طول زمانی که همیشه بین حکم اول و حکم ثانی ماهست اطلاع دارند و چون صورت حال
 را چنین یافتیم زورا باشد که بقضاوت و استدراکات خود و اثنی باشیم مخصوصاً در چیزهایی
 که غرض عمد و غایت قصوی محسوب است و ماصدها باز آنها تعقیب و رسیدگی کرده ایم
 چون مطلب چنین است میل کردیم کتابی تألیف کنیم شامل امهات مسائل علم حقیقی که
 استنباطات شخصی است که با نظری وسیع و فکری عمیق بآن رسیده و حدسی خوب داشته و
 برای موافقت مردم ولی برخلاف معتقد خود در تعقیب و جانب داری مطالب غیر حق اجتهاد
 کرده بوده و حرفی قابل استماع تر از آن نیست که شخصی برای طایفه ای تعصب ورزیده
 ولی در مقام حقیقت برضد ایشان تصدیق کند زیرا فقط عدالت است که انسان را از عیوب
 نجات میدهد .

این کتاب را تألیف کردیم تا آنرا فقط بخودمان اظهار کنیم یا بکسانیکه میتوانند بجای
 ما باشند ولیکن برای عامه مشتغلین بفرسافه در کتاب شفا بیش از اندازه و احتیاج آنها اعطا
 کرده ایم و عقرب در لواحق نیز آنچه شایسته ایشان باشد علاوه بر آنچه در یافت کرده اند
 خواهیم داد و در هر حال مدد از خدا خواهیم و بس «

از این مقدمه بخوبی میتوان دریافت که فرق بین مترجمین و متنبیین حکمت یونان که
 معتقدات فلاسفه یونان را در همه حال قبول میکردند و عقل آنها را منتهی الیه و سرحد عقل
 بشری می‌شمرند و حکمهای صاحب نظر دوره بعد از این سینا که هیچگاه فلاسفه یونان را
 منتهای عقل بشری و عقاید آنها را حقیقت اعلی ندانسته اند تا چه اندازه است .

ابوعلی سینا فلاسفه ارسطو را فقط برای زمان خود کامل خوانده و نسل های بعد را حق

مداخله و تصحیح میدهد همانطور که محمد زکریای رازی طب جالینوس را فقط برای زمان خود کامل خوانده و نسل های بعد را حق مداخله و تصحیح میدهد .
این نکته را نیز باید در نظر داشت که ابوعلی سینا در کتاب شفا هم که در فلسفه مشاء نوشته فقط بنقل کلمات ارسطو بطوری که از راه ترجمه ها باو رسیده نپرداخته بلکه آن عبارت از ماحصل مفهوم خود او از فلسفه ارسطو است .

ابوعبید جوزجانی شاگرد و مصاحب و جمع کننده غالب کتب شیخ الرئیس که در گرگان بخدمت او رسیده بوده و از آن تاریخ بیست و نهم تا آخر عمر حکیم در هر حال و در همه جا با او میزیسته و راوی معتد شرح احوال شیخ الرئیس است یعنی تقریباً ۲۵ سال شاگردی و ملازمت خدمت او را داشته میگوید : « من از شیخ الرئیس شرح کتب ارسطو را خواستم گفت فعلاً وقت اینکار را ندارم ولی اگر بخواهی کتابی می نویسم و آنچه بنظر من صحیح آمده است بدون مناظره با مخالفین و اشتغال برد آنها در آن ایراد میکنم » ۱

اندکی بعد از محمد زکریای رازی و کمی قبل از شیخ الرئیس ابوعلی سینا یکی دیگر از اطباء بزرگ ایران علی بن عباس مجوسی اهوازی شاگرد ابوماهر موسی بن سیار مجوسی کتاب جامعی در طب بنام « کامل الصناعة الطبية » تصنیف نموده آنرا بمعهد الدوله دیلمی ملقب شاهنشاه باملك که سمت طبابت مخصوص او را داشته تقدیم کرد . « ۲
در مقدمه این کتاب که یکی از شاهکارهای طبی و از مفاخر اطباء ایرانی بشمار است مصنف تمام اطباء بزرگ مقدم بر خود را مورد نقادی قرار میدهد از جمله میگوید :
بقراط پیشوای این صنعت و اول مدون آن کتب بسیار نگاشته که همه موجز و غامض ست بطوریکه خواننده محتاج بتفسیر است .

جالینوس با همه فضلی که دارد کتب بسیاری در هر قسمت طب نوشته ولی بسیار طولانی است و مکرر زیاد دارد و راه مغالطین را پیموده و حتی يك کتاب او نیست که طالب را بی نیاز سازد .

اوریباسیوس و فولس الاجنطی هر يك چیزی نگاشته اند و هر يك از آنها خواسته اند که کتاشان شامل همه چیزهایی باشد که مورد احتیاج است .

اما اوریباسیوس در کتاب صغیر خود که برای پسرش اوناقس و عوام الناس نوشته هیچ متعرض امور طبیعی نشده است و نیز علل امراض را بسیار ناقص نوشته است . در کتاب دیگری که برای پسر خود اسطاط در نه مقاله نگاشته از امور طبیعی که استقصات امزجه و اخلاط و اعضا و قوی و اعمال و ارواح شمرده میشود بسیار کم نوشته است بهلاوه در هیچ يك از این دو کتاب چیزی از اعمال یدی ننوشته است .

۱ — ترجمه از « رساله شرح حال ابن سینا » تألیف ابوعبید جوزجانی .

۲ — باین مناسبت است که این کتاب معروف به « الملکی » است .

اما کتاب بزرگی را که در هفتاد مقاله نوشته تنها يك مقاله آن که راجع بتشریح
عضاه است مهم است .

اما فولس نیز در امور طبیعی بسیار کم نوشته ولی قسمت بحث در اسباب و علامات
و سائر انواع مداوا و علاج بدی با آنکه بسیار مفصل نگاشته شده مطابق با هیچ طریقی
از طرق تعلیم نیست .

اما اطبای متأخرین هیچ يك از آنها مایحتاج طبیب را کاملاً وصف نکرده اند مگر
هرون که کتابی در مداوای امراض و علل و اسباب و اسباب و علامات را غیره طور اختصار
و بدون شرح واضح نوشته که حاوی همه چیز مورد احتیاج است جز آنکه ترجمه آن ترجمه
بدی است و سبب مخفی ماندن بسیاری از معانی شده است .

یوحنا بنت سراپیون کتابی نوشته که در آن مداوی علل و امراض را بوسیله ادویه
شرح داده ولی از علاج بدی چیزی ننوخته است باضافه ذکر بسیاری از علل را متروک
گذاشته است مثلاً در علل دماغ از ذکر بعضی علت ها از قبیل عشق ، استرخاء حادث از
قولنج غفلت کرده است همین طور در علاج چشم مداوای بسیاری از امراض را معین نکرده
است و نیز از علاج سرطان چشم و امراض بلك سخنی نرانده است
اما مسیح کتابی شبیه بکتاب هرون نوشته است .

اما محمد بن زکریا الرازی ، در اینجا علی بن عباس کتاب منصوروی و حاوی او را
نام میرد و پس از اعتراف بفضل و خوبی تألیفات او میگوید خیال می کنم مقصود رازی
آن بوده که تذکره جامعی در طب بنویسد و عقائد هر يك از اطبای قدیم و جدید را در آن
وارد کند یعنی جمیع کتب طب را در کتاب خود محصور نماید این است که ارا بقراط و جالینوس
گرفته تا اسحق بن جنین و هر طبیب دیگری که در فاصله بین ایشان بوده گفته های همه
را در کتاب خود مندرج ساخته است .

بعد طریقه ای را که خود در نوشتن کتاب «کامل الصناعه» اتخاذ کرده شرح میدهد
و برای مثال و نمونه سبک خود وصف جامعی از بیماری ذات الجنب میکند .

از این مقدار که گفته شد میتوان استنباط نمود که تحول فکری و تکامل علمی و پختگی
علما و اطبای مسلمان در قرن سوم و چهارم هجری که دوره اوج ترقی علمی مسلمین و از
اعضاری است که در تاریخ دانش و تکامل بشر بسیار مهم است چه منوال بوده است .

بطوری که گفته شد غالب اطبای بزرگ صاحب تصنیف که نوشته های آنها قرن ها
کتاب درسی بوده و صدها مجلد شرح و حاشیه بر آنها نوشته اند و نیز بلائنتی ترجمه شده و
در مدارس طبی اروپا مدارا موختن طب بوده است ایرانی بوده اند . از ایشان پنج نفر بسیار
معروف اند و در تاریخ طب نام آنها مغلط است از اینقرار :

۱- علی بن ربن الطبری صاحب کتاب فردوس الحکمه و کتب دیگر در طب که
بصیرح غالب مورخین محمد بن زکریای رازی درری نزد او طب آموخته است .

۲- محمد بن زکریای بزرگترین اطبای اسلامی و یکی از بزرگترین اطبا

و علمای شیعی دنیا صاحب تصانیف متعدد در طب و شیمی .

۳ - علی بن عباس مجوسی اهوازی طبیب عضد الدوله دینلی مصنف کتاب «کامل الصناعة الطیبة» .

۴ - شیخ الرئیس ابوعلی سینا فیلسوف و طبیب معروف مصنف کتاب «قانون» و کتب دیگر در طب و «شفه» و «نجات» و «اشارات» و رسائل بسیار دیگر در فلسفه .

۵ - سید اسمعیل گرگانی صاحب کتاب معروف «ذخیره خوارزمشاهی» در طب بزبان فارسی .

هـ - علی بن زین طبری

در این مقاله فقط تذکر یکی از آن پنج نفر بزرگ که زماناً مقدم بر همه است و کتاب او در طب یعنی کتاب «فردوس الحکمة» از این تألیف طبی مستقل اطباء مسلمان محسوب است می بردازیم .

کتاب فردوس الحکمة علی بن زین طبری اضافه بر اینکه قدیمترین تألیف جامع طبی است از اطباء مسلمان از حیث محتویات و سبک بحث نیز یکی از بهترین نمونه های دوره استقلال فکری نویسندگان اسلامی است .

بگفته غالب مورخین رازی نزد او شروع بآموختن طب نموده است در هر حال از باب فضلی که برای مقدم باید قائل بود علی بن زین طبری یکی از مفاخر علمی اطباء مسلمان و ایرانیان است .

از کتاب فردوس الحکمة پنج نسخه خطی در تمام دنیا موجود است:

نسخه ای در موزه بریتانیا که کاملترین نسخه های موجود است

نسخه ای در کتابخانه برلن .

نسخه ای در کتابخانه گوتتا در آلمان .

نسخه ای متعلق بهواجه کمال الدین طبیب هندی در لکنو

نسخه ای در کتابخانه رامفورهند .

چندسال پیش دکتر معتمد زبیر الصدیقی مدیر شعبه زبان عربی در دانشگاه لکنودر هندوستان با تشویق و راهنمایی مرحوم پرفسور ادوارد برون مستشرق انگلیسی که چون خود طبیب بود شوقی باحیثی کتب طبی داشت و کمک مالی اوقاف گیب پس از مراجعه به نسخه کتابخانه های ازوپا و دو نسخه موجود در هندوستان اقدام بطبع آن نمود و در سال ۱۹۲۸ میلادی (بعد از وفات پرفسور ادوارد برون) در برلن در مطبعه آفتاب طبع آن بانجام رسید .

کتاب فردوس الحکمة از همان ابتدای تألیف معروف بوده بطوری که محمد بن جریر الطبری مورخ مشهور در بستر بیماری سرگرم مطالعه آن میشده است و علمای بزرگی از قبیل محمد زکریای رازی و مسعودی و ابوریحان بیرونی بآن استشهاد کرده اند

با این حال علی بن عباس مجوسی اهوازی در مقدمه کتاب کامل الصناعة که از اطبای معروف و کتابهای مهم طب صحیح میکند از علی بن ربن چیزی نمیگوید و هم چنین نظامی عروضی سمرقندی در «چهارمقاله» از او ذکر می‌کند. است .
شاید علت سکوت آنها این باشد که در عهد آنها کتب رازی و اطبای بزرگ دیگر بطوری عالیکبر و معروف و مورد قبول و توجه عامه بوده که کتاب فردوس الحکمه را تحت الشعاع قرار داده بوده است .

علت دیگری که ممکن است حدس زد اینکه حرفه علی بن ربن طبری چنانکه خواهیم گفت طبابت نبوده بلکه فقط مختصری از عمر خود را درری طبابت گذرانیده بوده است شرح زندگانی علی بن ربن طبری را غالب مورخین باجمال نوشته‌اند و ما حاصل آن نوشته‌ها این است :

ابوالحسن علی بن سهل ملقب به ربن الطبری دبیر ما زیار بن قارن است و خانواده او از علما و دبیران طبرستان بوده‌اند .

پدرش از علمای طب و فلسفه بوده و صناعت طب را بر حرفه پدران خود که نویسنده گی بوده ترجیح میداده است و در تعلیم پسر خود اهتمامی بسزا داشته است .

علی بن ربن علاوه بر فرا گرفتن طب و هندسه و فلسفه لغات عربی و سریانی نیز آموخته است و بقرینه اینکه در طی کتاب خود از روی بصیرت بشرح بعضی لغات و اصطلاحات یونانی پرداخته شاید لغت یونانی نیز میدانسته است .

بعد از فراغت از تعلم از طبرستان به عراق رفته و در آنجا طبابت پرداخته است . پس از آنکه مازیار بن قارن از طرف خلفای عباسی به حکومت طبرستان معین شد علی بن ربن طبابت را کنار گذاشته بطبرستان شتافت و رئیس دیوان مازیار شد و تاقتل او باین سمت برقرار بود .

بعد از این حوادث علی بن ربن بری آمده دوباره بطبابت مشغول شد و در اینوقت است که محمد زکریای رازی نزد او طب آموخته است .

قسطی در کتاب اخبار الحکما میگوید: «علی بن ربن الطبری فاضل در صناعت طب در طبرستان وارد در خدمت ولایه بود و علم حکمت میخواند و در طبیعیات متفرد بود ، در طبرستان فتنه ای واقع شد که اهالی او را بیرون کردند و او بری رفت و محمد بن زکریای رازی نزد او طب خواند و از او بسیار استفاده برد بعد از ری بسر من رأی رفت

۱ - ابن اسفندیار در جلد اول تاریخ طبرستان نیز در فصل عجایب طبرستان يك فقره از کتاب فردوس الحکمه علی بن ربن در باب کوه دماوند نقل می نماید (چاپ استاد دانشمند آقای عباس اقبال)

و در آنجا مقیم شد و کتاب فردوس الحکمة را تصنیف کرد و آن کتابی است مختصر که با لطف و زیبایی تألیف و تصنیف شده ۰۰۰۰»
حاصل آنکه علی بن ربن از ری بدر گاه خلافت آورده وارد دیوان کتابت معتمم خلیفه عباسی گردید و بدست او اسلام آورد و اضافه بر مقام دبیری از اطبای درگاه خلیفه محسوب میشد.

ابن اسفندیار در جلد اول تاریخ طبرستان میگوید: «علی بن ربن را خلیفه (یعنی معتمم) بعد (یعنی بعد از مازیار) بدیوان انشاء خویش بشناسند ، معانی نبشته ها که مینوشت کمتر از آن آمد که بعهد مازیار برای او مینوشت از او پرسیدند چرا چنین است گفت آن معانی او بلغت خویش مینبشتی من با تازی کردمی بدانستند فکرت مازیار قوی بود » .
پس از آنکه متوکل بغلالت رسید او را « مولی امیرالمؤمنین » خوانده در عداد ندیمان خود در آورد و در سال سوم خلافت متوکل یعنی در حدود سال دویست و سی و شش هجری است که کتاب فردوس الحکمة را نوشته است .
تألیفات علی بن ربن مطابق آنچه که ابن الندیم و ابن ابی اصیبه و قفطی نوشته اند عبارت است از کتابهای ذیل :

- ۱ - تحفة الملوك
- ۲ - فردوس الحکمة
- ۳ - کناش الحضرة
- ۴ - کتاب منافع الادوية والاطعمة والعقار
- ۵ - کتاب فی الامثال والادب علی مذهب الفرس والروم والعرب . ابن ابی اصیبه اضافه بر اینها چند کتاب دیگر هم باو نسبت میدهد بدین قرار :
- ۶ - کتاب عرفان الحیات (یا ارفاق الحیات)
- ۷ - کتاب حفظ الصحة
- ۸ - کتاب فی ترتیب الاغذیه
- ۹ - کتاب فی الرقی
- ۱۰ - کتاب فی الحجامة

ضافه بر این کتابها دو کتاب دیگر را هم باید نام برد :
یکی « کتاب الدین والدولة » که مطبعة المقنطف که آنرا چاپ کرده خود علی بن ربن در مقدمه کتاب فردوس الحکمة میگوید که پس از اتمام کتاب آنرا بسریانی ترجمه کردم .
ابن اسفندیار نیز در تاریخ طبرستان که در سال ۶۱۳ تألیف شده است کتابی بنام « بحر الفوائد » باو منسوب میدارد و عین عبارت ابن اسفندیار این است :
« از کتاب علی بن ربن معروف و موصوف بیلاغت و براعت و مؤلفات او مثل فردوس الحکمة و بحر الفوائد و بجهت اصعبید مازیار نبشته ها نبشتی که بلغای عراقین و حجاز از آن متعجب ماندند و بعد مازیار معتمم او را دبیری خویش داد » .

از کتاهای مذکور فقط سه کتاب او از دستبرد زمان محفوظ مانده است :

۱ - کتاب فردوس الحکمة در طب که بسمی و اهتمام دکتر محمد زبیر الصدیقی استاد دانشگاه لکنو در ۱۹۲۸ میلادی در برلن بطبع رسیده است .

۲ - کتاب حفظ الصحه که يك نسخه خطی آن در کتابخانه بودلین اکسفورد موجود است .

۳ - کتاب الدین والدولة که در مطبوعه مقتطف بطبع رسیده است .

از این سه کتاب که برای ما باقی مانده برمیآید که اینمرد اضافه بر مهارت در علوم عربی و ادبی و حسن انشاء و دانستن لغات متداول عصر خود در طب و فلسفه و هیئت نیز عالم بوده و همچنین اطلاعات وسیعی در دیانات یهود و نصاری و اسلام داشته است .

بعضی از نویسندگان که شرح حال او را نوشته اند و شرح حاضر از نوشته های آنها اقتباس و النقاط شده است گفته هائی باونسبت داده اند که از حکم و امثال شمرده میشود از جمله ابوالحسن بیهقی متوفای سنه ۵۶۵ در کتاب « تنمۃ صوان الحکمة » ۱ پس از شرح حال او میگوید : کتاب فردوس الحکمة از کمال او حکایت میکند و تصانیف دیگری دارد که اکثر در طب است و کلماتی که از او منقول است اینهاست :

« سلامت غایت همه خواسته هاست »

« طول تجارب سبب زیادتی عقل است »

« تکلف سبب خسارت است »

« بدترین گفته ها آن است که بعضی از آن ناقصی بعضی دیگر باشد »

این ابی اصبغ در کتاب طبقات الاطبا ۲ پس از ترجمه حال او میگوید :

از گفته های او است که : « طبیب جاهل محصل مرک ۳ است »

راجع بذهب علی بن ربن طبری بعضی از مورخین مشهور از جمله محمد بن جریر -

الطبری او را نصرانی دانسته بعضی هم مانند ققطی او را یهودی شمرده اند . ۴

این اشتباه یعنی یهودی دانستن این ربن ظاهراً از کلمه « ربن » ناشی شده است

زیرا این کلمه عادهً بر عالم متبحر یهودی اطلاق میشود و پدر او بطوریکه خودش و

مورخین گفته اند احاطه کاملی بکتب مقدسه و علوم تورانی داشته است . اما بعد از انتشار

« کتاب الدین والدولة » که باهتمام مستشرق منغانا بطبع رسیده و علی بن ربن در آن کتاب

ایام نصرانیت خود را وصف میکند دیگر جای تردیدی در مسیحی بودن او باقی نمانده است

۱ - صفحه ۹ چاپ لاهور

۲ - چاپ مصر صفحه ۳۰۹ جلد اول

۳ - « الطیب الجاهل مستح الموت »

۴ عین عبارت ققطی این است : « کان له تقدم فی علم اليهود والروبن والرین

والراب اسماء لمقدمی شریعة اليهود »

علی بن زین خود در مقدمه کتاب فردوس الحکمة میگوید :

« پدرم از خانواده نویسنده‌گان شهر مرو بود و از مردم صاحب حسب و ادب شمرده میشد ، صاحب همت و اهل خیر بود ، در کتب طب و فلسفه مهارت داشت و طب را بر شغل پدران خود ترجیح میداد ، از طب هم منظورش کسب مال و جاه و جلب اعجاب مردم نبود بلکه مقصودش نیکی کردن بود ، بلقب 'ربین' ملقب شده بود که معنایش «عظیم» و «معلم» است . از عهد طفولیت مرا با طب آشنا ساخت و بهر اندازه که خداوند مقدر کرده بودو بحسب آنچه روزگار مساعدت کرد و طبع استعداد داشت آن علم را آموختم در کتب حکمائی که میخواندم کناشات یعنی کتابهای مختصر طبی بسیاری دیدم که مردم سوریه و سایرین نوشته بودند . صاحبان این کتب هر کدام بیک فن از فنون طب اقتصار کرده بودند باین سبب در بی تألیف کتابی برآمدم که جامع محاسن کتابهای قدما و متأخرین باشد ، در این کتاب معانی مکرر را حذف کردم و اصول و مهمات را گرد آوردم این کار مستلزم چند سال رنج و شب زنده داری بود و با کوشش فراوان انجام پذیرفت زیرا دائماً مشغول کارهای دیگر بودم یعنی اداره کتابت پادشاه ممالک خود با من بود بنابراین وقتی را که صرف نوشتن این کتاب کرده‌ام درست همان اوقاتی است که بدن محتاج باستراحت و ترمیم قوی است ولی من آن دقایق را صرف این کار کردم .

چون این مهم نزدیک باتمام شد حوادثی روزگار برای من پیش آورد که نتیجه‌اش معوق ماندن این کار گردید تا این وقت که در شهر سمرقند رأی خداوند توفیق انجام داده این در سال سوم خلافت امیرالمومنین المشوکل علی الله بود» .

بعد از این مقدمه مصنف شرحی بخواننده‌گان توصیه میکند که با چشم محبت کتاب را خواننده اهمیت موضوع و اشکال تألیف را در نظر بگیرند .

آنکاه خصایص اخلاقی طبیب را یادآوری نموده تقسیم کتابت را بهفت نوع از علم و تقسیم انواع را بشی مقاله و تقسیم مجموع مقالات را بسیصد و شصت باب ذکر میکند .

اگر بغواهیم محتویات این سی مقاله و سیصد و شصت باب را بتفصیل ذکر کنیم سخن بطول خواهد انجامید باضافه محتمل است که خواننده غیر طبیب را خسته کند هر کس تفصیل را بخواد بکتاب چاپ شده مراجعه کند . در اینجا با کهال اختصار به محتویات کتاب اشاره میشود . بطوریکه گفته شد کتاب منقسم بهفت نوع است که هر نوعی عبارت از چند مقاله است و هر مقاله‌ای مشتمل بر چند باب است مجموع مقالات هفت نوع سی و مجموع ابواب این سی مقاله سیصد و شصت است .

در نوع اول که دارای یک مقاله مشتمل بر دوازده باب است از کلیات مسائل فلسفی و علوم طبیعی بحث میکند از قبیل هیولی ، صورت ، کمیت ، کیفیت ، عناصر ، طبایع مفرده و مرکبه ، استحال ، ترکیب و تجزیه ، فعل و انفعال ، امرجه ، تأثیر فلک و اجرام آسمانی هوا ، شهب ، حیوانات بری و بحری و دریائی و هوائی و غیره .

در نوع دوم که دارای پنج مقاله و مشتمل بر پنجاه و دو باب است وارد مسائل طبی شده از جنین و حمل و علل نازایی و خلقت اعضا و حواس و قوای مدبر بدن و قوای نفسی و ورویا و کلبوس و تربیت اطفال و حفظ الصحة در سن های مختلف و فصلهای مختلف سال بحث میکند. در نوع سوم که دارای یک مقاله و مشتمل بر سه باب است از غذا و مقدار آنها از یکدیگر و انواع غذاها و قوه هر غذا بحث میکند.

در نوع چهارم که دارای دوازده مقاله و مشتمل بر صد و پنجاه و دو باب و مفصل ترین انواع است وارد مبحث امراض شده نخست از بیماریها بطور کلی بحث میکند از قبیل بیماریهای هر سن و هر فصل و علت هیجان اخلاط و طبایع سپس امراض خصوصی را از سر تا قدم شرح میدهد و همچنین از علاج و فصد و خجامت و اسهال و استسحام و اصول تفسره و خصوصیات هر بیماری و علاج آن صحبت میکند. در نوع پنجم که دارای یک مقاله و مشتمل بر نه باب است از خواص اشیاء و مزه و بو و رنگ آنها بحث میکند.

در نوع ششم که دارای شش مقاله و مشتمل بر هفتاد و چهار مقاله است بتفصیل از مواد غذایی و ادویه گوناگون صحبت میکند از قبیل حبوبات و سبزیها و میوه ها و شیرین و گوشت و ماهی و چربی ها و مرباها و سرکه و شیرینی ها و ادویه مفرد و عقاقیر و مسهل ها و منافع اعضای بسیاری از حیوانات و سموم و علامات سموم و علاج آنها و ادویه مرکب و تریاقها و مرهم ها و غیره بحث میکند. در نوع هفتم که دارای چهار مقاله و مشتمل بر پنجاه و هشت باب است از آب و هوا و اقلیم و فصول و ربط آنها با صحت و بیماری و فائده علم طب بحث میکند بعد در طی سی و شش باب خلاصه ای از طب هندی ذکر مینماید.

علی بن رین بطوریکه ملاحظه میشود در مبحث جراحی و کارهای دستی و تشریح بسیار کم صحبت کرده است برعکس در قسمت چهارم که مهم ترین قسمت و تقریباً دو پنجم همه کتاب است بتفصیل از امراض بحث نموده ولی در همین قسمت هم چیز مهمی از مطالعات بیمارستانی و تجارب شخصی دیده نمیشود و از این حیث برعکس کتابهای استاد بزرگ خود که شاید بزرگترین اطباء اسلامی باشد یعنی محمد بن زکریای رازی است که مملو بمطالعات دقیق شخصی و مطالعات بیمارستانی و تجارب گوناگون است.

با همه اینها بواسطه فضیلت تقدم و حسن ترتیب کتاب بانواع و مقالات و ابواب و خوبی روش و بحث ذکر ماخذی که مطالب کتاب خود را از آن مأخذ اقتباس کرده علی بن رین طبری همیشه در فهرست اطباء اسلامی بزرگی قدر یاد شده است و بهمین جهت هم یکی از مفاخر علمی ایران شمرده خواهد شد.

۱ - در باب اول مقاله اول مصنف میگوید که مطالب کتاب خود را از کتب ابقراط و جالینوس و بعضی دیگر از علمای طب و از کتب ارسطو و سایر فلاسفه و اطباء از کتابهای بعضی از اهل زمان خود از قبیل یوحنا بن ماسویه و حنین اقباس و استنباط و جمع آوری کرده است بعد میگوید کتب بسیاری را مطالعه کرده خلاصه و زبده آنرا بدست آورده است و برای مزید فائده مقاله خاصی از کتابهای هند بآن احاق کرده است.